

تکوین و تثبیت هویت ایرانی و ملی در بستر جامعه ایران در سده‌های نخستین هجری: مطالعه موردی شاهنامه فردوسی



• زهرا خانعلی زاده

چکیده:

سده‌های نخستین هجری، دورانی از تنش‌های بنیادین و گذار تمدنی در ایران شرقی بود که در آن، تقابل میان سنت‌های دیرین «ایران‌شهری» و پارادایم‌های نوظهور جهان اسلام، جامعه ایرانی را با بحران گسست حافظه تاریخی و تضعیف هویت فرهنگی روبرو ساخت. این پژوهش با واکاوی این بستر تاریخی، تبیین می‌کند که چگونه شاهنامه فردوسی به عنوان یک اثر ادبی راهبردی، نقشی تعیین‌کننده در بازیابی و تثبیت هویت ایرانی ایفا کرد. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که حکیم توس با پیوند زدن اسطوره‌ها و تاریخ باستان به واقعیت‌های سیاسی-اجتماعی عصر خویش، زبان فارسی دری را به ستون فقرات هویت ملی تبدیل کرد. فردوسی با ترسیم الگویی ازلی از خرد، داد و یزدان‌پرستی، و با بهره‌گیری از تقابل هوشمندانه «ایرانی» و «انیرانی»، حافظه پراکنده تاریخی را به یک هویت منسجم، پویا و متمایز بازتعریف کرد. نتیجه‌گیری نهایی حاکی از آن است که هویت ایرانی و هویت ملی در ایران، نه محصول ایستایی در سنت‌های کهن یا ثبات ساختارهای سیاسی، بلکه حاصل تعامل مداوم و خلاقانه میان ریشه‌های باستانی و اقتضائات جهانی تازه در بستر یک «زیست‌جهان فرهنگی و زبانی» مشترک است که پایداری تمدنی ایران را در گذر قرون تضمین کرده است.

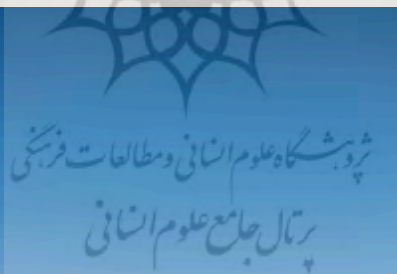
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

واژگان کلیدی:

سده‌های نخستین هجری، شاهنامه، هویت ایرانی، هویت ملی، ایران‌شهر، فردوسی، حافظه تاریخی، ایران.

سده‌های نخستین هجری، دورانی از تنش‌های بنیادین در ساختار سیاسی و فرهنگی ایران شرقی بود که در آن، تقابل میان سنت‌های دیرین «ایران شهری» و پارادایم‌های نوظهور جهان اسلام، بستر پیچیده‌ای را برای تکوین هویتی نوین فراهم ساخت. در این گذار تاریخی، جامعه ایرانی که از پیوند میان نظام‌های بروکراتیک باستانی و ارزش‌های جهان‌شمول دینی در تکاپو بود، با بحران گسست حافظه تاریخی و تضعیف جایگاه فرهنگی خود مواجه گشت. در چنین بزمگاهی، نیاز به یک مؤلفه بازدارنده که بتواند پیوستگی تمدنی را در برابر تهدید انحلال فرهنگی حفظ کند، به عنوان یک ضرورت اجتماعی خودنمایی می‌کرد. در این میان، شاهنامه فردوسی یک اثر ادبی راهبردی برای تثبیت هویت ایرانی در برابر سیلاب تغییرات سهمگین آن عصر بود. دکتر رستگار فسائی در این باره آورده است: «شاهنامه داستان پر فراز و نشیب زندگی ایرانی است با همه خوبی‌ها، بدی‌ها، پیروزی‌ها، شکست‌ها و دگرگونی‌هایش و فردوسی آزاده‌ای است که روایت این داستان پرماجرا را بر عهده گرفته است و تعریف و تفسیر او از ایرانی، طبعاً منطبق بر مجموع روایت‌های کتبی و شفاهی، تاریخی و افسانه‌ای خاصی است که در شاهنامه روایت می‌شود.» (رستگار فسائی، ۱۳۸۰: ۴) بر اساس این سخن، می‌توان شاهنامه را درس‌نامه‌ای برای حفظ هویت ایرانیان دانست که با پیوند دادن اسطوره‌ها و تاریخ باستان به واقعیت‌های اجتماعی زمانه، حافظه تاریخی را در میان توده‌ها بازبانی کرد. در حقیقت، حکیم توس با روایتگری این تبار مشترک، سنگ بنای هویت ملی پایداری را بنا نهاد که از ورای بحران‌های سیاسی سده‌های نخستین، پیوستگی تمدنی ایران را تضمین کرد.

این پژوهش با واکاوی بستر تاریخی سده‌های نخستین، می‌کوشد تبیین کند که چگونه فردوسی با پیوند زدن اسطوره‌ها و تاریخ باستان به واقعیت‌های سیاسی-اجتماعی زمانه خود، به بازتولید «خود ایرانی» پرداخت. این بررسی با تمرکز بر شاهنامه، فرآیند تبدیل حافظه پراکنده تاریخی به یک هویت ملی منسجم و مانا را در دل تحولات پرشتاب سده‌های آغازین پس از اسلام واکاوی می‌کند.



بازشناسی هویت ایرانی و هویت ملی در سده‌های نخستین هجری

از سوی دیگر، هویت ملی را می‌توان برآمده از احساس تعلق و وفاداری آگاهانه فرد به مؤلفه‌های مشترک یک ملت در چارچوب مرزهای سیاسی دانست. این هویت، پدیده‌ای چندبعدی است که از پیوند طبیعی میان عناصر تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، جغرافیایی و سیاسی شکل می‌گیرد. در این میان، پیوند میان سرزمین، تاریخ، زبان، ادبیات، اساطیر و ارزش‌های اعتقادی با نهاد دولت، ستون‌های اصلی شکل‌گیری این هویت را تشکیل می‌دهند که در نهایت، تمایز و همبستگی یک ملت را در بستر جامعه جهانی تضمین می‌کنند. همچنین، ظهور سلسله‌های ایرانی مستقل و نیمه مستقل ایرانی در سده‌های نخستین اسلامی و پشتیبانی آنان از نهضت‌های فرهنگی، نقشی کلیدی در بازسازی خودآگاهی ملی ایفا کرد. این حمایت‌ها به تثبیت جایگاه زبان فارسی به عنوان زبان دیوانی و ادبی انجامید و بستری فراهم آورد تا **اندیشه‌های ایران‌شهری**، به‌ویژه در متون حماسی همچون شاهنامه، بازتعریف و ماندگار شوند. در حقیقت، این رویکرد متولیان قدرت، پلی میان تداوم تاریخی و تحولات سیاسی پس از اسلام ایجاد کرد که موجب هم‌افزایی میان سنت‌گرایی باستانی و آموزه‌های جدید شد. این هم‌افزایی، تداوم هویت ایرانی را در بستر جهان‌بینی اسلامی تضمین کرد و آن را به عنصری فراتر از مرزهای جغرافیایی صرف تبدیل نمود. هویت ایرانی نه میراثی ایستا از گذشته، بلکه پدیده‌ای است سیال و پویا که با اتکا به زبان فارسی، حافظه تاریخی غنی و انعطاف‌پذیری فرهنگی، همواره در طول تاریخ توانسته است خود را در برابر چالش‌های بیرونی و گسست‌های سیاسی بازسازی کند؛



سده‌های نخستین هجری، دورانی تعیین‌کننده در تلاقی حافظه تاریخی ایران با چارچوب فکری جهان نوین اسلامی است؛ عصری که در آن، هویت ایرانی، پس از فروپاشی ساختارهای سیاسی ساسانی، با تکیه بر ابزارهای فرهنگی و به‌ویژه زبان فارسی دری، از وضعیتی بحرانی به سوی نوعی «**بازشناسی**» و احیای خویشستن حرکت کرد. در این گذار تمدنی، هویت ایرانی نه به معنای بازگشتی ایستا به سنت‌های پیشین، بلکه به مثابه تلاشی پویا برای بازخوانی مؤلفه‌های ملی در بستری تازه تعریف شد؛ فرآیندی که در آن، «**هویت ملی**» از قید انحصاری نهادهای سیاسی زوال‌یافته رهایی یافت و در پیوند با میراث کهن، ادبیات، و ارزش‌های اخلاقی، در قالب هویتی پایدار و متمایز، جایگاه خود را در پیکره فرهنگ جهان اسلام تثبیت کرد.

هویت ایرانی را می‌توان برآیندی از مؤلفه‌های یکپارچه سیاسی، دینی، زبانی و جغرافیایی دانست که با استقرار دولت ساسانی در قرن سوم میلادی، با تکیه بر آیین زرتشتی و اسطوره‌های ملی، در قالب مفهوم «ایران‌شهر» به انسجام رسید. با فروپاشی ساسانیان و جایگزینی آن با خلافت اسلامی، این ساختار سیاسی-دینی دچار گسست شد؛ اما با شکوفایی زبان فارسی دری و بازآفرینی میراث کهن در قالب آثار ادبی و علمی، این هویت در شکلی نو پدیدار گشت. در نگاهی کلی، هویت ایرانی مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و ارزش‌های متمایزکننده‌ای است که در گذر پرفرازونشیب تاریخ و در جغرافیای چهارراهی ایران، پیوند میان ایرانیان را فراتر از تغییرات سیاسی دوره‌ساز، تداوم بخشیده است. هویت ایرانی، نه پدیده‌ای ایستا، بلکه مفهومی پویا است که میان دو قطب «ساختار رسمی ساسانی» و «تداوم فرهنگی پس از اسلام» در نوسان است. درواقع، با انتقال مرکز ثقل هویت از نهاد سیاسی به زبان و فرهنگ، ایرانیان توانستند هویت خود را در مواجهه با جهان اسلام از فروپاشی کامل نجات دهند. بدین ترتیب، می‌توان گفت هویت ملی در ایران، حاصل تعامل مداوم میان حافظه تاریخی باستان و اقتضائات جهان جدید است که در چهارراه تمدنی ایران تبلور یافته است.

بنا بر دیدگاه ادیب برومند، ملیت (یا همان هویت ایرانی و ملی)، به منزلهٔ دژ آهنین دیواری است که استقرار پایه‌های آن بر سطحی ژرف، و برافراختگی برج و باروی آن در اوج سربلندی، بهترین جایگاه نگهداری و صیانت یک ملت در هنگام بروز حوادث ناگوار است و همواره پناهگاهی آرامش‌بخش برای گرد آمدن افراد و دسته‌ها و گروه‌ها و نیز محور تجمع نیروهای حادثه‌کوب و خصم‌افکن به شمار می‌رود. شاهنامه از این رو با ملیت ارتباط دارد.

شاهنامه بزرگترین سند ملیت و افتخار ایرانی است و فردوسی حکیم با دغدغهٔ بازسازی هویت ایرانی و ملی، آن را چون دژی استوار بنا نهاد تا ملت ایران همواره در پناه آن، استوار و سرفراز باقی بماند. این اثر سترگ، با جان‌مایهٔ فرهنگ، زبان و تاریخ ایران، به مثابه سپری گران‌سنگ در برابر گزند حوادث و بیگانگان عمل می‌کند و هویت جمعی ایرانیان را در طول قرون تضمین می‌نماید.



برای اثبات این مدعا لازم است ارتباط شاهنامه با ملیت از جهاتی مورد بررسی قرار بگیرد: نخست، شاهنامه حافظ واژگان فارسی است. این متن ادبی فاخر شامل گنجینه‌ای از واژگان زبان فارسی و اصطلاحات ادبی است. این واژه‌ها به جای نیکو به کار گرفته شده‌اند و استاد توس در انتخاب کلمه‌ها برای مفاهیم و مطالب خود زبردستی کامل از خود نشان داده است. دوم، فرهنگ ملی است که در شاهنامهٔ فردوسی تجلی یافته است.

هویتی که در عین حفظ پیوند با ریشه‌های باستانی، با اقتضائات جهان مدرن نیز همگام شده و به عنوان ستون اصلی همبستگی ملی، پیوند میان فرد و جامعه را در چهارراه تمدنی ایران حفظ نموده است.

در نهایت، فرآیند بازشناسی هویت ایرانی در سده‌های نخستین هجری، گویای بلوغ تمدنی ملتی است که با عبور از بحران گسست سیاسی، توانست هستی خویش را در پیوندی طبیعی میان حافظهٔ تاریخی ایران‌شهری و جهان‌بینی جدید اسلامی بازتعریف کند. این تجربه نشان می‌دهد که هویت ملی در ایران، نه در گرو ثبات ساختارهای سیاسی قدرت، بلکه در گرو تداوم «زیست‌جهان فرهنگی و زبانی» است که با تکیه بر **اسطوره‌ها، اخلاقیات و میراث مکتوب**، همواره پیوندی میان گذشته و حال ایجاد کرده است. بدین‌سان، آنچه هویت ایرانی را در گذر قرون پرفرازونشیب زنده نگاه داشته، نه ایستایی در سنت‌های کهن، بلکه پویایی در مواجهه با اقتضائات نوظهور است؛ به گونه‌ای که هویت ملی امروز ایران، خود حاصل همین تعامل مداوم میان ریشه‌های باستانی و واقعیت‌های تمدنی جهان کنونی است که در یک بستر جغرافیایی واحد، به انسجام و پایداری رسیده است.

فردوسی و دغدغه بازسازی هویت ایرانی و ملی

فردوسی تنها یک شاعر حماسه‌سرا نیست، بلکه اندیشمندی است که در یکی از حساس‌ترین بزنگاه‌های تاریخی، دغدغهٔ بازسازی و پاسداشت هویت ایرانی را در مرکز کار خود قرار داد. او با بازآفرینی **تاریخ اساطیری و پهلوانی ایران**، زنده نگه‌داشتن زبان فارسی، و برجسته‌کردن ارزش‌هایی چون خرد، داد، میهن‌دوستی و پایداری، کوشید پیوند ایرانیان را با گذشتهٔ فرهنگی و تاریخی‌شان استوارتر کند. از این رو، شاهنامه تنها یک اثر ادبی نیست، میتوان گفت شاهنامه تلاشی آگاهانه برای احیای حافظهٔ جمعی و بازتعریف هویت ایرانی در برابر فراموشی و گسست تاریخی است.

در شاهنامه جلوه‌های فرهنگ ایران‌زمین به نحو درخشانی دیده می‌شود و فردوسی کوشیده است تا همه اقوام ایرانی را به زیر یک پرچم یعنی پرچم ایران که دارای یک فرهنگ هستند و آن هم فرهنگ ایرانی، گرد آورد. بنابراین، در دیدگاه ادیب برومند، شاهنامه تنها یک اثر ادبی نیست، بلکه ستون استوار هویت و ملیت ایرانی است؛ اثری که با حفظ زبان فارسی، بازتاب فرهنگ و تاریخ ایران، و تقویت حس همبستگی ملی، نقش تعیین‌کننده‌ای در صیانت از موجودیت فرهنگی ایرانیان ایفا کرده و همچنان می‌تواند به‌عنوان نماد پیوستگی و استواری ملت ایران شناخته شود.

مشخصه‌های هویت ایرانی و ملی از منظر شاهنامه فردوسی

از منظر فردوسی، هویت ایرانی، حقیقتی پیوسته و تمدنی است که فراتر از تغییر ساختارهای سیاسی (مانند فروپاشی ساسانیان) قرار دارد. در این نگاه، هویت ایرانی نه یک موجودیت سخت و ایستا، بلکه روایت مستمر خرد، داد و فرهنگ است که در قالب زبان فارسی دری بازآفرینی شده و ریشه در «ایران‌شهر» اسطوره‌ای دارد. فردوسی با احیای این ریشه‌ها، هویت ایرانی را از خطر زوال در برابر فرهنگ‌های مهاجم حفظ کرد و آن را به «دانش‌نامه‌ای از حافظه تاریخی و ارزش‌های اخلاقی» تبدیل نمود که به هر ایرانی، در هر عصر، حس افتخار و تداوم می‌بخشد. همچنین، از دیدگاه حکیم توس، هویت ملی تجسد آگاهانه وفاداری به یک سرزمین دارای مرز و تاریخ مشترک است که در آن، «دولت» و «ملت» در سایه نمادهای یگانه‌ساز (مانند شاه دادگر، زبان پارسی و خرد جمعی) به هم می‌پیوندند. در شاهنامه، هویت ملی فراتر از یک قرارداد حقوقی صرف، پیوندی طبیعی میان اسطوره‌های کهن و آرمان‌های اخلاقی است؛ به گونه‌ای که مؤلفه‌هایی چون سرزمین، زبان و باورهای اخلاقی، فرد را به یک «کل همبسته» متصل می‌کند تا در برابر تنش‌های داخلی و فشارهای خارجی، یکپارچگی خود را به عنوان یک «ملت متمایز و مقتدر» در جهان حفظ کند.

شاهنامه فردوسی در این دو دیدگاه، زبان فارسی را از یک ابزار ارتباطی به ستون فقرات هویت تبدیل کرد که هم پیوند تاریخی ما با دوران باستان (هویت ایرانی) را زنده نگه می‌دارد و هم بستر وفاداری سیاسی و اجتماعی در عصر حاضر (هویت ملی) را فراهم می‌آورد. در این اثر فاخر، هویت اساطیری فرهنگی و حکومتی ایران ارائه شده است که در مابقی بخشهای شاهنامه، یعنی در بخش تاریخی آن به مثابه یک الگوی ازلی عمل کرده و تأثیر گذاشته است. دو سنت اعتقاد به خدا و سنت شاهی با شاخصه‌های آبادانی، سازندگی، صلح و رفاه بین مردم، توسعه تمدن و دانش در شاهنامه گسترده شده است. این پیوند طبیعی میان «سنت داد و عدالت» و «اعتقاد الهی» در ساختار روایی شاهنامه، سبب شده است که مفهوم ایران از یک موجودیت صرفاً سیاسی به یک «کلیت فرهنگی پویا» تبدیل شود که در آن، خردورزی و اخلاق، زیربنای اصلی تمدن‌سازی قرار می‌گیرند. درواقع، فردوسی با ترسیم این الگوی ازلی، به خواننده می‌آموزد که پایداری یک ملت در برابر تندباد حوادث تاریخی، نه در قدرت نظامی محض، بلکه در حفظ پیوستگی ارزش‌های بنیادین و میراث زبانی نهفته است؛ میراثی که با تکیه بر فرهنگ ایران‌شهری، میان گذشته اسطوره‌ای و واقعیت‌های تاریخی پل می‌زند و هویتی واحد، متمایز و استوار برای ایرانیان در بستر تمدن جهانی اسلام ترسیم می‌کند.



نکته دیگر آن است که در شاهنامه، لفظ «ایرانی»، که به عنوان صفت از نام کشور «ایران» مشتق شده است و اغلب به صورت جمع «ایرانیان» می‌آید، نشانه‌ای برای **تعلق داشتن به یک حکومت و یک فرهنگ مشترک است** که همه بدان وابسته و متعهدند، به ویژه آنجا که «ایرانیان» را از «انیرانی‌ها» منفک می‌کند؛ ایرانیان در مقابل تورانیان یا ترکان، تازیان و دیگران. این تقابل دوگانه «ایرانی» و «انیرانی» در شاهنامه، صرفاً یک مرزبندی جغرافیایی یا قومی نیست، بلکه ترسیم قلمرویی است که در آن، «خود» در مواجهه با «دیگری» تعریف می‌شود. فردوسی با بهره‌گیری از این دوگانه، هویت ملی را نه تنها بر پایه اشتراکات درونی، بلکه بر مبنای نوعی «تمایز آگاهانه» تثبیت می‌کند؛

ششم، تکوین کشور
چندملیتی ایران است.

روایت‌های حماسی شاهنامه

در این بخش، فرهنگ و هویت ایرانی
را بیان می‌کند، مانند لشکر کشی‌های

پیروزمندانۀ سام در زمان فریدون. هفتم،

در شاهنامه ارتباط میان ایرانیان و انیرانیان

با یک زبان صورت می‌گیرد: زبان پارسی یا پهلوی،

که زبان رسمی کشور ایران است. بنابراین، هم

ایرانیان و هم انیرانیان (یعنی کشورهای همسایه)، به

این زبان تسلط داشته‌اند. در اینجا، زبان یکی از

مشخصه‌های هویتی است، آن‌گاه که در مقابل

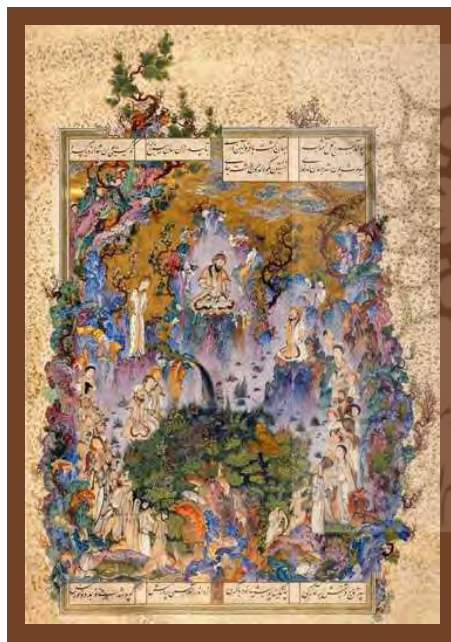
زبان‌های دیگر مثل رومی، عربی و چینی مطرح

می‌شود.

جایی که مفهوم «ایران» به مثابه حوزه تمدنی و سیاسی، در برابر نیروهای گریز از مرکز یا تهاجمی انیرانی قرار می‌گیرد. این جداسازی، به ایرانیان عصر فردوسی (و پس از آن) نوعی «خودآگاهی جمعی» بخشید که در آن، تعلق به «ایران‌شهر»، فراتر از پیوندهای خونی، به تعهدی اخلاقی و فرهنگی نسبت به ارزش‌ها، آداب و آرمان‌های مشترک بدل شد. درواقع، شاهنامه با برجسته‌سازی این تقابل، به خواننده می‌آموزد که هویت ایرانی نه در انزوا، بلکه در شناسایی دقیق مرزهای فرهنگی و تداوم وفاداری به میراثی که «ایرانی» نامیده می‌شود، متبلور می‌گردد؛ امری که باعث شد ایرانیان با وجود دگرگونی‌های ساختارهای سیاسی، هویت متمایز خود را در بستر تاریخ حفظ کنند.



همچنین، مبانی اساطیری و حکومت شاهنشاهی و فرهنگ ایران در چند نکته برجسته میشود که این مبانی از مشخصه‌های هویت ایرانی و ملی از منظر شاهنامه است: **نخست**، در سه کتاب اول شاهنامه (کیومرث، هوشنگ، تهمورث)، **کیومرث اولین شاه جهان** است و انسانهای اولیه را هدایت میکند و آموزش میدهد و به کیش ثنویت (1) دعوت می‌نماید. شاهان بعدی نیز در این مسیر گام برمی‌دارند و به اشاعۀ یزدان‌پرستی اهتمام می‌ورزند. این یزدانپرستی با ظهور زرتشت مسیر تازه‌ای می‌یابد و ارگان‌های اساسی و مهم فرهنگ ایرانی را در تمام اعصار تشکیل می‌دهد. **دوم**، رواج و **توسعه فرهنگ و تمدن** در جهان پس از کیومرث است. در این بخش، برای نخستین بار به واژه «ایران» در شاهنامه اشاره میشود. **سوم**، وجود ضحاک اهریمن است که بر تخت حکومت می‌نشیند و ستم‌ها می‌کند و کاوه آهنگر با قیام خود تبدیل به **نماد قدرت و آزادی‌خواهی** برای شاهنشاهی ایران زمین می‌گردد. **چهارم**، فریدون که حکومت ضحاک را برانداخته و بر تخت مینشیند، مرزهای جغرافیایی کشور جهانشمول ایران را مشخص میکند، آن را به سه بخش تقسیم کرده و به پسرانش واگذار میکند. پنجم، تا بدین جای شاهنامه، هنوز بین سکنة ایران از لحاظ ملیت، زبان یا فرهنگ تفاوتی وجود ندارد. همه مردم تحت هدایت و حکومت فریدون هستند و همگی **یزدان‌پرست** می‌باشند.



دربار کیومرث، نگاره قرن شانزدهم اثر سلطان محمد
از شاهنامه شاه طهماسب

(۱). ثنویت یعنی باوری که بر مبنای خوب و بد استوار است.

در مجموع، شاهنامه با ترسیم اساطیری تاریخ ایران، از کیومرث تا تثبیت مرزها توسط فریدون، «ایران شهر» را نه تنها یک واحد سیاسی، بلکه بستری تمدنی و اخلاقی معرفی می‌کند که بر محور یزدان‌پرستی، عدالت‌خواهی (در تقابل با ضحاک) و وحدت فرهنگی بنا شده است. این مبانی اساطیری، با تکیه بر مفاهیم بنیادینی چون پادشاهی دادگر، هویت جمعی و زبان مشترک، نقشه راهی برای همبستگی ملی ارائه می‌دهد که در آن، «ایران» فراتر از یک سرزمین، به ایده‌ای پویا برای حفظ کرامت و استقلال ایرانیان در گذر تاریخ تبدیل می‌شود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

واکاوی در سده‌های نخستین هجری و تحلیل متن شاهنامه نشان می‌دهد که فردوسی با درک عمیق از بحران گسست تاریخی در عصر خود، توانست با پیوند میان میراث اسطوره‌ای «ایران شهر» و واقعیت‌های سیاسی-اجتماعی جهان اسلام، سنگ‌بنای هویتی را بگذارد که فراتر از فروپاشی ساختارهای رسمی قدرت، پایداری تمدنی ایران را تضمین کند. شاهنامه با بازآفرینی آگاهانه حافظه تاریخی و تثبیت زبان فارسی دری به عنوان ستون فقرات این هویت، توانست «خود ایرانی» را از وضعیتی پراکنده به صورتی منسجم و پویا بازتعریف کند. این اثر سترگ، از یک سو با ترسیم الگویی ازلی از داد، خرد و یزدان‌پرستی، پیوندی ناگسستنی میان تبار باستانی و آرمان‌های اخلاقی ایجاد کرد و از سوی دیگر، با تقابل هوشمندانه «ایرانی» در برابر «انیرانی»، خودآگاهی جمعی ایرانیان را در مواجهه با دیگری فرهنگی به خوبی صیقل داد. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که هویت ملی در ایران، نه محصول ثبات ساختارهای سیاسی، بلکه دستاورد مداومت در «زیست‌جهان فرهنگی و زبانی» است. فردوسی با تبدیل زبان به یک نهاد هویت‌بخش و شاهنامه به یک درس‌نامه ملی، به ایرانیان آموخت که پایداری در برابر تندباد حوادث، نه در انزوا و سکون، بلکه در تعامل سازنده میان ریشه‌های کهن و اقتضائات جهان نو نهفته است. بدین سان، میراث حکیم توس نه تنها پلی میان گذشته اسطوره‌ای و واقعیت‌های تاریخی عصر او بود، بلکه به الگویی ماندگار برای همبستگی ملی بدل گشت که تا امروز نیز ایران را به عنوان تمدنی پویا، متمایز و متکی بر خردورزی، در بستر تحولات جهانی زنده و استوار نگاه داشته است.

منابع

- ۱- ادیب برومند، عبدالعلی (۱۳۸۰)، به پیشگاه فردوسی، تهران: نشر شبانویز.
- ۲- اشرف، احمد (۱۳۷۳). «بحران هویت ملی و قومی در ایران»، ایران‌نامه، ۱۲ (۴۷)، ۵۲۱-۵۵۰.
- ۳- پورموسوی، محمدعلی (۱۳۹۶). «بررسی تاریخی هویت و شکل‌گیری نظام‌سازی ایرانیان در قرون دوم تا چهارم هجری»، تاریخ‌نامه خوارزمی، ۵ (۱۵)، ۱۹-۴۳.
- ۴- رستگار فسائی، منصور (۱۳۸۰). فردوسی و هویت‌شناسی ایرانی، تهران: طرح نو.
- ۵- رستگار، نصرت‌الله (۱۳۹۴). «هویت ایرانی به روایت شاهنامه»، مطالعات ایران‌شناسی، ۱۱ (۱)، ۶۹-۹۵.
- ۶- رنجبر، احمد (۱۳۶۳)، جاذبه‌های فکری فردوسی، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۷- زرقاتی، سیدهادی، و آئیندوست، سمانه (۱۳۹۰). «نقش فردوسی در تقویت و بازتولید هویت ایرانی»، مجله خراسان بزرگ، ۲ (۳)، ۳۹-۴۶.
- ۸- محجوب، محمدجعفر (۱۳۷۱)، آفرین فردوسی، تهران: نشر مروارید.
- ۹- مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۵)، هویت ایرانی و زبان فارسی، تهران: نشر فروزان‌روز.